

عبدالرضا عالی پور

دانشجوی دکتری رشته کلام- فلسفه دین و مسائل جدید کلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران.

سید حسین واعظی^۱

دانشیار، دانشکده علوم انسانی و حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران.

محمدرضا شمشیری

استادیار، دانشکده علوم انسانی و حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران.

اختلاف و اشتراک نظرات فخر رازی و علامه طباطبایی در خصوص اعجاز

چکیده

اعجاز، یعنی عاجز کردن و ناتوان ساختن و در اصطلاح، یعنی انجام دادن کار یا ارائه کردن کلامی که کسی نتواند نظیر آن کار را انجام دهد یا همانند آن کلام را بیان کند. پس، به آیات و عجایبی که پیغمبران برای اثبات نبوت خویش می آورند، معجزه می گویند. مانند: اژدها شدن عصای حضرت موسی (ع) زنده شدن اموات از دم عیسی (ع) و نازل شدن قرآن بر قلب مبارک حضرت محمد (ص). علامه طباطبایی می فرماید: قرآن کریم تنها از راه فصاحت و بلاغت، افراد را دعوت به مبارزه نمی کند، بلکه از جهت معنی نیز پیشنهاد معارضه می نماید. اما فخر رازی می گوید؛ معجزه امر خارق العاده، مقرون به تحدی با عدم معارضه که دارای قیودی می باشد؛ ۱- قید امر؛ از جهت این که معجزه عادی و غیر عادی می باشد. ۲- قید خارق العاده؛ جهت متمایز ساختن مدعی از غیر مدعی. ۳- قید مقرون به تحدی؛ برای شناخت کاذب از صادق و متمایز ساختن معجزه از ارهاص و کرامت آمده. ۴- قید عدم معارضه؛ برای متمایز ساختن معجزه از سحر و شعبده آمده است. به طور کلی قرآن کریم سه امتیاز بر تمامی معجزات پیامبران پیشین دارد: ۱- قرآن بدون مرز زمان و مکان می باشد. ۲- قرآن معجزه ای روحانی است یعنی الفاظ قرآن از حروف و کلمات معمول ترکیب یافته آنچنان معانی بزرگ در بردارد که در اعماق دل و جان انسان نفوذ می کند. این معجزه ای است که تنها با مغزها و اندیشه ها و ارواح انسانها سر و کار دارد.

واژگان کلیدی: قرآن، اعجاز، علامه طباطبایی، فخر رازی، اختلافات، اشتراکات.

۱. vaezi1340@gmail.com نویسنده مسئول

خداوند متعال که واجب الوجود بالذات از تمام جهات است، هدایت این عالم به سمت کمال را وحی می نامد و از طریق آن موجودات عالم را به سر منزل مقصود می رساند. این واژه را علاوه بر هدایت انسان برای هدایت جمادات، حیوانات و نباتات به کار می برد. عالی ترین درجه وحی در بین موجودات عالم، همان وحی است که بر پیامبران برگزیده خداوند می شود. خداوند بر اساس دو علت بر انسان وحی کرده است: الف) انسان به علت نوع زندگی اجتماعی خود همواره به قوانین نیاز دارد که ضمانت الهی داشته باشد تا بر اساس آن بتواند در زندگی خود موفق باشد. ب) دستیابی انسان به سعادت ابدی و رسیدن به مقصدی که ماورای مادیات و محسوسات است. (مطهری، ۱۳۸۵، ج ۳، صص ۹-۱۱).

بنابراین در طول زمان پیامبران مبعوث شدند تا از طریق وحی قوانین الهی لازم برای هدایت و زندگی اجتماعی انسان را از خداوند دریافت کنند تا انجام این رسالت با مبعوث شدن حضرت محمد(ص) به انتها رسید و با توجه به بلوغ فکری انسان از آن زمان تا کنون پیامبری مبعوث نشده است. خداوند متعال برای کامل کردن رسالت آسمانی پیامبران تمام قوانین و آنچه باعث سعادت انسان است از طریق قرآن بر پیامبر(ص) نازل فرمود، قرآن کتاب جامع و کاملی که شامل تمام قوانین الهی برای هدایت انسان به سوی کمال و سعادت ابدی است و خداوند این پیام الهی را یا از طریق امانت دار آسمان جبرئیل(ع) و یا به طور مستقیم بر قلب نورانی پیامبر(ص) رسانید تا ایشان آن را بر مردم ابلاغ کنند، (صابونی، ۱۳۸۴، ص ۴۱) خداوند در این رابطه چنین فرمود: «وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ / نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ / عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ / بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ»؛ «مسلماً این (قرآن) از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است / روح الامین آن را نازل کرده است / بر قلب (پاک) تو، تا از انداز کنندگان باشی / (آن را) به زبان عربی آشکار (نازل کرد)» (الشعراء / ۱۹۵-۱۹۲) راغب اصفهانی وحی را چنین معنا کرده است: «وحی به معنای اشاره سریع می باشد و به همین علت به کارهای سریع وحی گفته می شود و به سخنانی که رمزی و همراه با کنایه است که به طور سریع رد و بدل می شود هم وحی گفته می شود، که گاهی به صورت اشاره و گاهی با کتابت حاصل می شود، سپس به معارف الهیه که به انبیاء و اولیاء القاء می گردد واژه وحی اطلاق شده است.» (راغب اصفهانی، ۱۳۷۶، ۵۱۵) معنای اصطلاحی وحی ارتباط معنوی پیامبران الهی با عالم غیب است که از این طریق پیام خداوند را دریافت می کنند، علامه طباطبایی در این باره چنین گفته است: «وحی نوعی

سخن گفتن آسمانی است که از راه تفکر و عقلی و حس نمی توان آن را درک کرد، بلکه درک و شعور دیگری است که گاهی در بعضی از افراد به هیئت الهی به وجود می آید و دستورات غیبی را که از حس و عقل پنهان است از وحی و تعالیم الهی دریافت می کند. (طباطبایی، ۱۳۷۵، ۸۵).

طباطبایی وحی اصطلاحی را در دو معنا به کار برده است

الف) وحی به معنی الهام: از نظر ایشان این نوع وحی به صورت های مختلفی بیان شده که به شرح زیر است:

۱- وحی به حیوانات: «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّخْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ»؛ «و خدایت به زنبور عسل وحی کرد که از کوهها و درختان و سقفهای رفیع، منزل گیر.» (النحل / ۶۸)

۲- وحی به انسان: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»؛ «و به مادر موسی وحی کردیم که طفلت را شیر ده و چون (از آسیب فرعونیان) بر او ترسان شوی به دریایش افکن و دیگر هرگز مترس و محزون مباش که ما او را به تو باز آوریم و هم از پیغمبران مرسلش گردانیم.» (القصص / ۷)

۳- وحی به جمادات: «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا «۱» وَ أُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا «۲» وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا «۳» يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا «۴» بَانَ رَبُّكَ أَوْحَىٰ لَهَا «۵»»؛ «آن گاه که زمین به لرزش شدید خود لرزانده شود. و زمین بارهای سنگین خود را بیرون افکند. و انسان بگوید: زمین را چه شده است؟ (که اینگونه سخت می لرزد). در آن روز زمین خبرهای خود را بازگو کند. چرا که پروردگارت به آن وحی کرده است.» (القصص/۵-۱) (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۳۲۲)

ب) وحی نبوی: در این نوع خداوند با پیامبران سخن می گوید، از نظر علامه یکی از شرایط نبوت وحی است که بدون آن نبوت معنایی ندارد. «أَنَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زُبُورًا»؛ «ما همچنانکه به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم به تو [انیز] وحی کردیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان [انیز] وحی نمودیم و به داوود زبور بخشیدیم» (النساء/ ۴) در این آیه خداوند وحی را به تمام انبیاء نسبت داده است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ۲۱۳)

در تفسیر آیات ۵۳ و ۵۱ سوره شوری علامه وحی نبوی را بدین گونه بیان کرده است: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ» (۵۱) «و هیچ بشری را یارای آن نباشد که خدا با او سخن گوید مگر به وحی (و الهام خدا) یا از پس پرده غیب عالم (و حجاب ملکوت جهان) یا رسولی (از فرشتگان عالم بالا) فرستد تا به امر خدا هر چه او خواهد وحی کند، که او خدای بلند مرتبه حکیم است. «صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (۵۳) «یعنی به راه خدا همان خدایی که هر چه در آسمانها و زمین است همه ملک اوست، الا بدانید که رجوع تمام امور (عالم آفرینش) به سوی خداست.»

علامه طباطبایی در باره این آیات چنین گفته اند: «این آیات آخرین فصلی است که خدای سبحان در این سوره درباره وحی و تعریف آن بیان کرده اند.» از نظر ایشان با توجه به این آیات تکلم خداوند با پیامبران با انواع دیگر تکلم های خداوند در تقابل و متغایر است، زیرا خداوند بی واسطه و بدون هیچ گونه حجابی با پیامبران خود سخن گفته است. از نظر طباطبایی خداوند در آیه ۵۱ وحی را به سه نوع دسته بندی کرده است و با استفاده از لفظ (أو) دو نوع اخیر را به قیدی مقید کرده است یعنی وحی را مقید به رسول و حجاب کرده است در حالی که نوع اول به قیدی مقید نیست و منظور از وحی تکلم مخفی است که هیچ واسطه و حجابی بین خدا و پیامبر نیست.

معنای هر سه نوع وحی به شرح زیر است

نوع اول: تکلمی که خداوند سبحان بدون هیچ واسطه ایی با پیامبر می کرده است.
نوع دوم وراء حجاب: تکلم خداوند از ماورای حجاب با پیامبر مانند تکلم خدا با حضرت موسی (ع) در کوه طور و همچنین تکلم خداوند در عالم رویا با انبیاء مانند دستور ذبح حضرت اسماعیل (ع) به حضرت ابراهیم (ع) در عالم رویا.

نوع سوم: یوسل رسولا: تکلم خداوند به واسطه رسول که همان فرشته وحی جبرئیل است. که خداوند ابتدا پیام را به او داده و سپس او هر آنچه که خداوند اذن داده بر پیامبر وحی می کند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸، صص ۱۰۹-۱۰۷)

وحی اصطلاحی از نظر فخر رازی براساس دومعیار «نوع» و «هدف و غرض» به شرح زیر است:

وحی بر اساس نوع

الف) از وراء حجاب: مراد آن است که پیامبر بدون واسطه با خداوند مرتبط است و عین همان سخن خداوند را دریافت می کند، که در این صورت تنها حجاب بین پیامبر و خداوند حجاب صوت است.

ب) ارسال رسول: خداوند با واسطه با پیامبر سخن می گوید.

ج) الهام که خود به چهار دسته تقسیم می شود:

۱- وحی به اولیاء: در این نوع خداوند با حواریون حضرت عیسی (ع) از طریق وحی ارتباط برقرار کرده است.

« وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ » ؛ « و یاد کن) هنگامی که به حواریین وحی کردیم که به من و به رسول من ایمان آورید، گفتند: ایمان آوردیم، (خدا یا) گواه باش که ما تسلیم امر توایم» (المائده/۱۱۱)

۲- وحی به پیامبران: این نوع وحی شامل پیامبران خداوند است.

۳- وحی به حیوانات: در این نوع خداوند حیوانات را از طریق وحی هدایت می کند و به آن ها الهام می کند.

۴- وحی به انسان عادی مانند ارتباط خداوند با مادر حضرت موسی (ع)

د) خواب و رویا: در این نوع اگر وحی از جانب خداوند سبحان برای انسان بدون واسطه باشد به این معناست که پیامبر عین سخن خداوند را نمی شنود به تعبیر دیگر در این نوع وحی، واسطه ای از صوت و حجاب وجود ندارد و پیام الهی به صورت مستقیم به پیامبر انتقال می یابد.

وحی بر اساس هدف و غرض

الف) وحی استیناسی: در این نوع مراد دوستی و آلفت پیامبر با فرشته وحی است، مانند وحی به حضرت یوسف در زمان کودکی هنگامی که برادرانش ایشان را در چاه انداختند.

ب) تقویت قلب: گاهی اوقات خداوند متعال با هدف قوت قلبی انسان با او ارتباط برقرار می کند.

ج) از بین بردن غم و ناراحتی: در این قسم وحی با هدف پاک کردن ناراحتی ها و غم ها

می باشد. (طالبی، مشکانی، ۱۳۹۵، صص ۳۲-۳۱)

ویژگی های انبیای الهی

پیامبران الهی که از طریق وحی به مبدأ هستی متصل هستند دارای مشخصات و ویژگی های هستند از جمله: اعجاز، عصمت، داشتن نقش رهبری، خلوص نیت، سازندگی، درگیری و مبارزه با شرک، از این بین عصمت به دلیل اهمیت بیشتر مورد تحلیل قرار می گیرد. عصمت مهم ترین ویژگی پیامبران الهی است به معنای مصونیت از اشتباه است به عبارت دیگر پیامبران هم از هوای نفسانی خویش پیروی نمی کنند و دچار گناه نمی شوند و هم در کارها و تصمیمات خطا و اشتباه نمی کنند. ابو عبدالرحمن خلیل بن احمد فراهیدی عصمت را به معنای دفع در نظر گرفته است «یعصمک الله من الشر إن یدفع عنک» (موسوی، ۱۳۹۲، ص ۴۸)

مفهوم اصطلاحی عصمت از دیدگاه فخررازی

از نظر ایشان پیامبر(ص) هنگامی معصوم است که خداوند متعال داعی اطاعت و پرهیز از گناه را در او آفریده باشد، پس پیامبر(ص) الزاما بر مبنای این داعی مرجح عمل می کند. چنانچه بنده دچار گناه و معصیتی شود قطعاً علت بروز آن براساس داعی مرجح نخواهد بود به این علت که بنده اختیار ندارد و خداوند این داعی مرجح را در این معصیت بنده قرار ندادن است، در صورتی که اگر مرجح در کار بنده نباشد، این مرجح از طرف خداوند به عنوان اطاعت در کار بنده قرار گرفته است، بنابراین با توجه به استنباط فخررازی از اعمال بندگان پیامبر مجبور به اطاعت است نه مجبور به ارتکاب گناه. (موسوی، ۱۳۹۲، صص ۵۲-۵۱)

مفهوم اصطلاحی عصمت از دیدگاه علامه طباطبایی

نوعی علم است که مانع ارتکاب معصیت و خطای صاحبش می شود به تعبیر دیگر علمی که مانع از ضلالت می شود. از نظر ایشان این علم سه ویژگی دارد:

- ۱- غیر اکتسابی و موهبتی است از جانب خداوند متعال.
- ۲- علمی شعوری است که به هیچ عنوان مغلوب قوای نفسانی نمی شود.
- ۳- نیرویی است که همیشه از انسان در مقابل هوای نفسانی از همه جهات مراقبت می کند و مانع ارتکاب گناه عصمت می شود. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۱۲۵)

از دیدگاه فخررازی گناه کبیره بر پیامبر قبل از نبوت جایز است و برای ثابت کردن ادعای خود به کارهای برادران یوسف (ع) استدلال کرده که در واقع از نظر ایشان برادران حضرت

یوسف(ع) را جزء انبیاء می دانند از نظر وی اگر پیامبر(ص) قبل از نبوت اندکی گناه کرده باشد که هنگام مبعوث شدن توبه کند تا از جانب مردم مورد پذیرش قرار گیرد جایز است اما اگر قبل از نبوت آنقدر گناه مرتکب شده باشد که به وسیله آن گناه در بین مردم مشهور شده باشد در این صورت غرض بعثت از او برداشته می شود که در این صورت نیز مورد پذیرش مردم هم قرار نمی گیرد. فخر رازی بر مبنای آیات عصمت پیش از نبوت را نمی پذیرد و معتقد است که پیامبر(ص) هنگام نبوت معصوم است وی این آیات را به عنوان مبنایی صریح

بر عدم عصمت قبل از بعثت قرار داده است. (موسوی، ۱۳۹۲، صص ۸۰-۷۸)

«لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»؛
«تا خدا از گناه گذشته و آینده تو در گذرد و نعمت خود را بر تو به حد کمال رساند و تو را

به راه مستقیم (شرع اسلام به وحی خود) هدایت کند.» (الفتح/۲)

«وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ»؛ «و بار سنگین (گناه) را (به اعطای مقام عصمت) از تو برداشتیم.» (انشراح/۲)

فخر رازی برای اثبات عصمت در پیامبران ۱۵ دلیل بیان کرده است که در اینجا به دو

دلیل اشاره می شود:

۱- اجماع امت بر معصوم بودن پیامبران از تحریف و تکذیب در جایگاه تبلیغ است. چنانچه پیامبران در جایگاه تبلیغ معصوم نباشند اطمینان به پیام رسانی آنان از طرف خداوند برداشته می شود.

۲- اگر پیامبر(ص) گناهی مرتکب شود در این حالت یا باید از ایشان پیروی کنیم که باطل است به علت این که پیروی از شخص گناهکار جایز نیست یا که از پیامبر پیروی نمی کنیم که این هم باطل است، زیرا طبق آیه «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ «بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد و خداوند آمرزنده مهربان است» (آل عمران/۳۱) پیروی از پیامبر واجب است. بنابراین هنگامی که عدم پیروی و پیروی از پیامبر(ص) باطل است در نتیجه ارتکاب گناه پیامبر (ص) محال است و پیامبر(ص) معصوم است و پیروی از ایشان واجب است. (موسوی، ۱۳۹۲، صص ۸۵-۸۱). از دیدگاه علامه طباطبایی وحی مجموعه ایی از قوانین و دستورات الهی است که مسائل و مشکلات جوامع بشری را براساس زمان خود برطرف می کند و سعادت جامعه بشری را تامین می کند، باید برای همین جامعه ابلاغ شود بدیهی است که در این بین نباید خطایی بوجود آید، بنابراین پیامبر خدا باید در دریافت وحی، حفظ

وحی و ابلاغ وحی بر مردم مصون از هرگونه خطا و اشتباه باشد و واضح است چون گفتار پیامبر(ص) تبلیغ است کردار او هم جنبه تبلیغی دارد، به تعبیر دیگر پیامبر باید انسانی باشد که از لحاظ ادراک درونی برای دریافت و حفظ وحی و زبان او هنگام وحی بر مردم دچار خطا و اشتباه نشود و کردار و اعمالش هم جهت با گفتارش باشد با این وجود در سایر مراحل زندگی همانند انسان عادی است. (طباطبایی، ۱۳۵۹، صص ۱۷۶-۱۷۵). باتوجه به مطالب گفته شده طباطبایی و فخر رازی معتقدند که پیامبر هنگام نبوت و به خصوص هنگام دریافت وحی باید از هرگونه خطا و اشتباه مصون باشند تا بدون کم و کاستی پیام خداوند را بر امت ابلاغ کند و باتوجه به نوع زندگی و سلوک پیامبر(ص) ایشان هم قبل از رسیدن به مقام نبوت و پس از آن از خطا و اشتباه مصون بودند بنابراین ایشان شرایط دریافت وحی را داشته اند و همچنین هرآنچه از جانب خداوند متعال دریافت کرده اند بدون هیچ کم و کاستی بر امت اسلامی ابلاغ کرده اند.

اختلافات و اشتراکات طباطبایی و فخر رازی در خصوص اعجاز قرآن

قرآن معجزه پیامبر(ص) مدت ۲۳ سال بر ایشان نازل شده است، این کتاب آسمانی اعجاز ایشان است با وجودی که پیامبران قبل از ایشان مانند موسی و عیسی هم دارای کتاب آسمانی بودند اما اعجاز آن ها مواردی غیر از کتاب آسمانی آن ها بوده است مانند شکافته شدن رود نیل، ازدها شدن چوب دست ، در گهواره سخن گفتن و زنده شدن مرده گان، هر کدام از این معجزات زود گذر بوده است اما اعجاز پیامبر(ص) کتاب آسمانی ایشان است که هم کتاب و هم دلیل بر رسالت و پیامبری ایشان است از جانب خداوند است به همین دلیل خاتم پیامبران خلاف سایر پیامبران الهی جاویدان است و بعد از گذشت سال ها هنوز هم راهنمای بشر است و تاکنون کسی نتوانسته مانند آن بیاورد. باتوجه به زمان رسالت پیامبر(ص) و رشد علم و دانش و نبوغ بشری معجزه پیامبر(ص) به صورت کتاب است که به تدریج در هر عصری با گسترش دانش و علوم یکی از جنبه های اعجاز این کتاب الهی بر مردم آشکار می شود و برای همیشه جاویدان و بدون هیچ گونه تحریفی باقی می ماند و همیشه راهنمای بشر به سوی سعادت ابدی است.

فخر رازی در کتاب نهایه الایجاز فی درایه الاعجاز چهار دیدگاه اعجاز قرآن را نپذیرفته است، که به شرح زیر است:

الف) مذهب صرفه که شخصی به نام نظام پایه گذار آن بود.

یکی از وجوه اعجاز قرآن صرفه است، به بازداشتن خداوند از آوردن مانند قرآن توسط مخلوق (انس و جن) صرفه گفته می شود. خداوند متعال در آیات بسیاری به عجز و ناتوانی انسان برای آوردن کلامی مانند قرآن اشاره کرده است و پیام تمام آیات این است که اگر انسان تمامی توان خود را به کارگیرد نمی تواند مانند قرآن بیاورد. به نظر اکثر متفکران و اندیشمندان علوم قرآنی این اعجاز به ذات قرآن مربوط است یعنی قرآن بالذات معجزه است، آن ها به خصوصیتی مانند اخبار غیبی، فصاحت و بلاغت و مطالب دیگر قرآن اشاره کرده اند، در این بین در تعداد وجوه اعجاز قرآن بین دانشمندان نظرات مختلفی وجود دارد، برخی از آن ها مانند سیوطی سی و پنج وجه برای اعجاز قرآن بیان کرده است و برخی به تعداد کمتری اشاره کرده اند. تعدادی از متفکران برخلاف اندیشمندانی که معتقدند قرآن به طور ذاتی معجزه است، معتقدند که قرآن چنین خصوصیتی ندارد که نشان دهد بالذات معجزه است از نظر آن ها کلام اعراب دوران جاهلیت بسیار فصیح و بلیغ است و فواید بی شماری دارد. از نظر ایشان اعجاز قرآن ذاتی نبوده است و خداوند برای ثابت کردن راستی و درستی پیامبر (ص) مبنی بر الهی بودن قرآن و همچنین پیامبری او انسان را برای آوردن کلامی مانند قرآن بازداشته است و چیزی که باعث ناتوانی آن ها برای آوردن نظیری مانند قرآن منع و صرف خداوند است که مطلبی خارج از قرآن است، این نظریه از دیرباز به نضریه صرفه مشهور شد و مورد بررسی بسیاری قرار گرفت. (قاضی زاده، ۱۳۸۸، ص ۵۰)

راغب اصفهانی صرفه را چنین تعریف کرده است: «الصَّرْفُ: ردّ الشيء من حاله إلى حاله، أو إبداله بغيره»، «صرفه: بازگرداندن چیزی از حالتی به حالت دیگر و تبدیل آن به حالتی دیگر است.» (اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۴۸۲)

سیوطی صرفه را چنین تفسیر کرده است: «صرفه یعنی خداوند اعراب را از رویارویی با قرآن بازگرداند و افکار و اندیشه آنها را زایل کرد. اعراب توانایی رویارویی با قرآن را داشتند اما آن ها را منصرف کرد بنابراین قرآن هم مانند سایر معجزات شد.»

نظریه صرفه از اوائل قرن سوم مطرح شد و تا قرن ششم طرفدارانی داشت اما از قرن چهارم تا کنون اکثر متفکران و دانشمندان آن را نپذیرفتند، از جمله حامیان صرفه می توان به نظام، ابی الصلاح حلبی، سیدمرتضی، اشاره کرد.

حامیان این نظریه پنج دلیل برای اثبات ادعا خود ارائه کرده اند، در ادامه دو دلیل آن ها و نقد و پاسخ آن ها شرح داده می شود: (قاضی زاده، ۱۳۸۸، ص ۵۳)

دلیل اول

نخستین شخصی که این نظریه را مطرح کرد نظام است که خلاصه دلیلش به این شرح است: «به طور قطع قرآن معجزه است و وجه اعجاز آن یا اعجاز ذاتی آن است (فصاحت، بلاغت، نظم) و یا اعجاز عرضی آن (نظریه صرفه)، اما اعجاز قرآن دلیل فصاحت و بلاغت آن نیست (بطلان مقدم) به این دلیل که نظم و نثر عرب قبل از اسلام دارای محسنات و فوائد بسیاری بوده است و فصحاء و بلغاء عرب می توانستند نظیر قرآن بیاورند، حال که مقدم باطل است بنابراین اعجاز قرآن به دلیل صرفه است. (اثبات تالی)

نقد و پاسخ دلیل اول

با توجه به استدلال نظام اعراب در زمان نزول قرآن دارای بلاغت و فصاحت بسیار بالایی بوده اند به همین دلیل اشعار و نثر آن ها بسیار فصیح بوده است. نظام برای اثبات این دلیل باید متونی بلیغ ارائه کند که دلیلی بر توانایی اعراب بر فصاحت و بلاغت در کلام باشد، در حالی که متونی که از اعراب باقی مانده است به هیچ عنوان نشان دهنده برابری آن ها در فصاحت با قرآن نیست و نظام برای این ادعای خود شاهد و مدرکی ارائه نکرده است. آنچه از متون اعراب باقی مانده است نشان می دهد آن ها به فصاحت و بلاغت قرآن اقرار کرده اند که تا قبل آن در هیچ کلامی و توسط هیچ متکلمی بیان نشده است. (علوی مقدم، ۱۳۶۱، ص ۲۸۴)

دلیل دوم

سید مرتضی برمبنای برهان عقلی استدلال خود را چنین بیان کرده است: «نظر اشخاصی که اعجاز قرآن را به دلیل تألیف و نظم آن می دانند باطل است به این علت که همه حروف در اختیار قدرت انسان است و کلام هم از ترکیب این حروف بوجود آمده است بنابراین همه متکلمان برآن مسلط هستند اما قرآن درواقع از پیدایش بعضی از کلمات در پس کلمات دیگر تألیف شده است، عدم توانایی برای تألیف قرآن و فقط به علت عدم آگاهی به فصاحت و روش چینش حروف است و به خاطر عدم توانایی و قدرت و محال بودن تألیف قرآن نیست، چنانچه

مقصود به اعجاز ذاتی چیزی به خاطر عدم آگاهی به فصاحت باشد در این صورت خطایی در عبارت بوجود می آید نه در معنی. طباطبایی در تفسیر المیزان این دلیل را با عنوان تقریب شبه بیان کرده است: کلام از ابتکارات ذوق انسان است حال چگونه امکان دارد آنچه از ابتکارات ذوق خود انسان است برای او معجزه باشد و نتواند آن را درک کند و عاجز باشد؟ انسان اجتماعی برای این که بتواند با دیگران ارتباط برقرار کند و دیگران را از قصد و منظور خود آگاه کند کلمات را ساخت و قرار گذاشت که فلان کلمه به معنای فلان شیء باشد، در واقع این انسان بود که کلام را ساخت، بنابراین این ویژگی کشف از معنا در لفظ ویژگی اعتباری و قرار دادی است که انسان آن را وضع کرده است و امکان ندارد در الفاظ و گونه ایی از کشف آشکار شود که ذوق انسان بدان تسلط نداشته باشد و اگر چنین کشفی در الفاظ آشکار شود به عبارت دیگر در مقابل لفظی که خود انسان برای معنایی مشخص وضع کرده است معنای جدیدی کشف کند که ذوق بشر از درک آن عاجز و ناتوان باشد، این چنین کشفی دیگر کشف لفظی نیست و نباید آن را دلالت لفظ نامید.

نقد و پاسخ دوم

طباطبایی پاسخ این دلیل را بدین گونه بیان کرده است: انسان باذوق خود الفاظ و کلماتی را برای معانی مشخص وضع کرده است، اما نوع و روش تنظیم مطالب به گونه ایی که بتواند به طور ناقص و یا کامل آنچه در ضمیرش است را بیان کند به عالم الفاظ مرتبط نیست بلکه به مهارت انسان در سخنرانی ارتباط دارد و همچنین بیان کرده آنچه که در ذهن دارد از ابتدا تا انتهای مطالب هم به دایره کلمات و الفاظ مرتبط نیست، بلکه به علت قدرت فکری انسان است که توسط آن جزئیات مطالب را در عالم واقع تشخیص می دهد و سپس آن را برای بیان مهیا می کند، به طور خلاصه برای بیان کلمات و الفاظ سه جهت وجود دارد که امکان دارد هر سه جهت و یا یکی یا دو جهت آن در یک بیان وجود داشته باشد، که عبارت است از احاطه به لغات، قدرت بیان و نرمی و لطافت قریحه، در این بین وجه اول مولود ذوق انسان است و موارد دیگر به نوع ساختمان فکری و ذوق افراد مربوط است. (علوی مقدم، ۱۳۶۱، ص ۲۸۵)

فخر رازی برای رد نظریه صرفه سه دلیل بیان کرده است که به شرح زیر است:
باتوجه به مطالب فوق طباطبایی و فخر رازی نظریه صرفه را نپذیرفته اند و ایراداتی بر آن وارد کرده اند، ایشان معتقدند که قرآن بالذات معجزه است.

ب) فخررازی نظر اشخاصی که گفته اند اعجاز قرآن به دلیل این است که شیوه تألیف آن با شیوه تألیف شعر و نثر اعراب تفاوت دارد، را نپذیرفته است. و پنج دلیل برای آن ذکر کرده است.

ج) نظر کسانی که معتقدند اعجاز قرآن به دلیل آیاتی است که از اخبار غیبی خبر داده است را نپذیرفته است.

د) نظر کسانی که معتقدند اعجاز قرآن به دلیل عدم تناقض در آن است در حالی که در کلام فصحاء تناقض وجود دارد را هم رد کرده است. (رازی، ۱۴۲۴ق، صص ۲۸-۲۶)

فخر رازی در تفسیر کبیر به برخی از اعجاز قرآن مانند اخبار غیبی و جامعیت قرآن اشاره کرده است اما در کتاب نهاییه الایجاز فی درایه الاعجاز آن ها را رد کرده و مهم ترین و اصلی ترین اعجاز قرآن را در فصاحت و بلاغت می داند و به طور مفصل در این کتاب به شرح و بررسی فصاحت و بلاغت پرداخته است.

اعجاز علمی قرآن

مفسران براساس بعضی از آیات قرآن مانند:

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ.» «و هیچ جنبنده ای در زمین و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند، نیست مگر اینکه آنها هم اُمّت هایی چون شمایند. ما در این کتاب (قرآن یا لوح محفوظ) هیچ چیز را فرو گذار نکردیم، سپس همه نزد پروردگارشان گرد می آیند.» (الانعام/۳۸)

متوجه شدند که این آیات به مسائل علمی اشاره می کنند و تصمیم گرفتند تا همه علوم را از قرآن استخراج کنند. برخی از متفکرانی که به تفسیر قرآن در این زمینه پرداختند، می توان به امام فخر رازی، محمد غزالی، طنطاوی و از متفکران معاصر علامه طباطبایی اشاره کرد. با توجه به این که آیات علمی قرآن مکی هستند و بیشتر مشرکان مکه از علم بهره ایی نداشته اند مورد خطاب قرار داده است با این وجود قرآن فقط متعلق به آن ها نیست و آن ها تنها مخاطبان قرآن نیستند بلکه مخاطبان قرآن تمام انسان ها در همه زمان ها و مکان ها هستند بنابراین قرآن باید فراتر از سطح مخاطبان معاصر خود باشد زیرا امکان دارد که در زمان های بعد مدلول واقعی برخی آیات بهتر درک شود و اعجاز آن به اثبات برسد در نتیجه تحدی قرآن برای همه انسان ها در همه زمان هاست.

در ادامه برخی از تفاسیر علمی علامه طباطبایی و امام فخررازی بیان می شود.

اعجاز علمی قرآن از دیدگاه علامه طباطبایی

طباطبایی بر مبنای آیات بسیاری از قرآن مباحث علمی روز را بیان کرده اند. ایشان باتوجه با این آیات موضوعات بسیاری مطرح کرده اند از جمله: ماه و خورشید، آفرینش انسان، کوهها و دریاها در ادامه برخی از موارد مورد تحلیل بیشتری قرار می گیرد.

آفرینش هفت آسمان

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»؛ (هود/۷)

علامه طباطبایی بر مبنای این آیه چگونگی آفرینش هفت آسمان را بیان کرده اند. کلمه «السَّمَاوَاتِ» صیغه جمع است و همیشه در مقابل «الارض» که مفرد است بیان شده است و از نظر اهل لغت «السَّمَاوَاتِ» یعنی هر آنچه که بالای سر ما قرار گرفته باشد و از آن مشخص است که پایین و بالا امری نسبی هستند. بنابراین از نظر علامه طباطبایی «السَّمَاوَاتِ» شامل طبقاتی است که وجود مادی و عینی دارد و به طور مشخص و مجزا بالای کره زمین قرار گرفته است و کره زمین را احاطه کرده است و دلیل این احاطه کروی بودن زمین است. طبق آیه «... يُعْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا...»؛ (الاعراف/۵۴) آسمان اول شامل ستارگان، کهکشان ها و سیارات است که انسان آن را مشاهده می کند و از سایر طبقات آسمان اطلاعی نداریم و بر اساس آیه «الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا...»؛ (الملک/۳) متوجه می شویم که آسمان ها هفت طبقه است که به طور مجزا روی هم قرار گرفته اند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۲۲۳)

ستارگان و شهاب ها

خداوند در آیات بسیاری آفرینش آسمان و زمین را بیان کرده است و در برخی آیات هم فرموده که آسمان را با ستارگانی آراسته و زینت داده است:

«وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ»؛

(الملک/۵) «و ما آسمان دنیا را به چراغهای انجم رخشان زیب و زیور دادیم و به تیر شهاب آن

ستارگان شیاطین را راندیم و عذاب آتش فروزان را بر آنها مهیا ساختیم.»

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ»؛ «قسم به آسمان بلند که دارای کاخهای با عظمت است.» (البروج/۱)

سوره صافات آیات ۱۰-۶)

۶) «أَنَا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِرِيْنَةِ الْكَوَاكِبِ.» «ما آسمان نزدیک (پائین) را با ستارگان آراستیم.»

۷) «وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ.» «تا آن را از هر شیطان خبیثی حفظ کنیم.»

۸) «لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَ يُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ.» ؛ «آنها نمی توانند به (سخنان)

فرشتگان عالم بالا گوش فرا دهند، (و هرگاه چنین کنند) از هر سو هدف قرار می گیرند!

۹) «دُحُورًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ.» ؛ «آنها به شدت به عقب رانده می شوند؛ و برای آنان

مجازات دائمی است!

۱۰) «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ.» ؛ «مگر آنها که برای استراق سمع نزدیک

شوند، که «شهاب ثاقب» آنها را تعقیب می کند!»

برخی از مفسرین مانند فخررازی و آلوسی بغدادی این آیات را چنین تفسیر کرده اند که مراد از آسمان افلاکی است که زمین را احاطه کرده است که فرشتگان در آن ساکن هستند و توسط در و دیوارهایی محافظت می شود که هیچ چیزی نمی تواند به آنجا وارد شود مگر از جنس خود آن باشد و در آسمان اول فرشتگانی حضور دارند که شهاب هایی در دست دارند و در کمین هستند تا شیاطینی را که به افلاک و دیوارها نزدیک می شوند تا از اخبار غیبی آگاه شوند مورد هدف قرار دهند و از آنجا دور کنند. از دیدگاه علامه طباطبایی با توجه به علوم جدید این تفسیر باطل است و معتقدند تفسیر به گونه ایی باشد که خلاف آنچه انسان می بیند و علوم نباشد تا برای همه قابل فهم باشد. از نظر ایشان مقصود از برج ها و قصرها در آسمان همان جایگاه خورشید و ماه است،؟ (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۲۰۲).

از دیدگاه علامه طباطبایی خداوند متعال برای درک بهتر مطالب برای انسان مثال هایی از عالم محسوس آورده است تا در فهم انسان بگنجد مانند کرسی، کتاب و موارد دیگر. بر همین مبنا مقصود خداوند از آسمانی که فرشتگان در آن ساکن هستند عالم ملکوتی است که نسبت به عالم ماده برتر و عالی تر است مانند آسمان که نسبت به زمین بلند مرتبه است و مقصود از نزدیک شدن شیاطین به آسمان و استراق سمع و به همراهش مورد هدف قرار گرفتن آن ها این است که شیاطین قصد دارند با نزدیک شدن به عالم ملکوتی فرشتگان از اسرار خلقت و حوادث آینده آگاه شوند و فرشتگان هم شیاطین را با نوری از ملکوت که شیاطین توان مقاومت در مقابل آن نور را ندارند، از آسمان دور می سازند.

همچنین از نظر ایشان شیاطین با هدف تلبیس به حق نزدیک می شوند تا از این طریق حق را باطل و یا باطل را حق نشان دهند اما ملائکه اجازه چنین کاری به آن ها نمی دهند و حق را به طور روشن نمایان می سازند تا همگان به نیرنگ و تلبیس آن ها آگاه شوند و حق را حق و باطل را باطل ببینند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۷، صص ۱۸۸-۱۸۵)

آفرینش آسمان زمین

باتوجه به یافته های علمی جدید برخی از دانشمندان معتقدند که زمین و آسمان یک باره به وجود نیامده است، در ابتدا آن ها یک عنصر مشترک داشتند که بتدریج و در گذر زمان از هم جدا شده و به شکل امروزی در آمده اند. خداوند در آیاتی نحوه آفرینش زمین و آسمان را بیان کرده: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»؛ (هود/۷)

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (الاعراف/۵۴) پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز خلق کرد، آن گاه بر عرش (فرمانروایی) قرار گرفت، روز را به پرده شب (و به عکس) در پوشاند که با شتاب در پی آن پوید، و نیز خورشید و ماه و ستارگان را مسخر فرمان خود آفرید. آگاه باشید که ملک آفرینش خاص خداست و حکم نافذ فرمان اوست، بس منزّه و بلند مرتبه است خدای یکتا که پروردگار عالمیان است. علامه طباطبایی با توجه به آیات در باره آفرینش زمین چنین بیان کرده است: در رابطه با آفرینش آسمان معتقدند قبل از این که به شکل امروزی درآید یک پارچه بوده است و سپس از هم جدا شده است و به شکل امروزی تبدیل شده است و همچنین زمان آفرینش آن دو روز بوده است اما نه براساس روزهای زمینی که عبارت است از گردش یک بار زمین به دور خودش، دو روز با روزهای زمین مطابق نیست و مقصود دو برهه از زمان است و همچنین آفرینش زمین هم در دو برهه از زمان بوده است. بنابراین زمین و آسمان آنچه که امروز مشاهده می کنیم یک باره و ناگهانی و از عدم خلق نشده است، ابتدا آن ها به صورت ماده ای متراکم بوده اند که خداوند آن ها را از هم جدا کرد و از بخشی از آن در دو برهه زمین را خلق کرد و بعد از آن آسمان را که در ابتدا به صورت دود متراکم بود از هم جدا کرد و در دو برهه آفرید. به طور خلاصه مراحل آفرینش آسمان و زمین چنین است:

۱- متراکم کردن اجزاء و عناصر باهم ۲- جدا ساختن مواد مشابه با هم، زمان آفرینش هم دو برهه زمانی برای هر کدام که در مجموع چهار روز می شود و دو روز باقی مانده آفرینش ارزاق آن هاست که شامل گردش زمین به دور خورشید به گونه ایی که به دلیل دور و نزدیک شدنش به خورشید و همچنین به علت میل به سوی شمال و جنوب در زمین چهار نوع هوا به وجود آمده است: هوای بهاری، هوای تابستانی، هوای زمستانی، هوای پاییزی و هوای زمستانی و این چنین خداوند زمین را برای فراهم آوردن ارزاق جنیندگان مهیا کرده است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۲۲۴)

نسخ

یکی از مباحث بسیار مهم حوزه علوم قرآنی مسأله نسخ است که از زمان نزول قرآن تا کنون مورد توجه مفسران بوده است و مطالبی در این رابطه نگاشته اند . از جمله مسائلی مهمی که اهل بیت(ع) و اصحاب آن ها به آن توجه داشته اند مسأله نسخ بوده است، طوری که امام علی(ع) توجه به آن را باعث افتخار خود می دانسته اند و بعد از ایشان به دلیل تاثیر نسخ بر درک و فهم قرآن، درک و فهم احکام قرآن، معرفت و شناخت اعجاز قرآن در موارد بسیاری دیگر مورد توجه مفسران و قرآن پژوهان، متکلمان و فقیهان قرار گرفته است.

نسخ در اصطلاح

فخر رازی در اصطلاح نسخ را این چنین تعریف کرده است: «در اصطلاح علماء ناسخ عبارت است از طریق شرعی که بعد از طریق شرعی دیگر می آید و دلالت بر از بین رفتن حکم شرعی قبلی می کند که قبلاً ثابت بوده است، به گونه ایی که اگر از طریق شرعی دوم نبود حکم اول همچنان ثابت بود.» تعریف فخررازی شامل بعضی از شرایط نسخ است مانند از بین بردن یک حکم شرعی ثابت که لازمه استمرار داشته توسط حکم دیگر است، ایشان عمل به حکم منسوخ را جزء شرایط نسخ نمی دانند . (غفاریا و همکاران، ۱۳۹۶، ص- ۱۱۲-۱۱۱)

علامه طباطبایی نسخ را چنین تعریف کرده اند

« نسخ در قرآن مجید بیان انتهای زمان اعتبار حکم منسوخ است با این معنی که مصلحت قبل جعل و وضع حکم اولی مصلحتی محدود و موقت باشد و طبعاً اثرش نیز که حکم است

محدود و موقت در می آید و پس از چندی حکم دومی پیدا شده و خاتمه یافتن مدت اعتبار حکم اولی را اعلام کند» (طباطبایی، ۱۳۵۳، ص ۶۹)

با توجه به توضیحات علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می توان به طور خلاصه برداشت ایشان در رابطه به نسخ را به شرح زیر بیان کرد:

۱- نسخ علاوه بر احکام شرعی، تکوینیات را هم در بر می گیرد. ۲- در نسخ همیشه دو طرف وجود دارد، یک طرف ناسخ و یک طرف منسوخ. ۳- ناسخ واجد همان کمالات و مصلحتی است که منسوخ دارد. ۴- تناقض ناسخ با منسوخ در ظاهر است و از نظر مصلحت با هم تناقضی ندارند زیرا ناسخ هم مصلحتی دارد که جایگزین مصلحت منسوخ می شود بنابراین تناقض بین آن ها به علت وجود مصلحت مشترک برطرف می شود در نتیجه وقتی پیامبری از دنیا می رود و پیامبر دیگری به رسالت می رسد هر دو مصداقی از آیات خداوند است که یکی ناسخ پیامبر دیگری شده است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۳۸۱)

فخررازی نسخ را در محدوده احکام پذیرفته است ولی در رابطه با آیاتی که موضوع آن ها خبری است نپذیرفته است به علت این که آیات به دو دسته تقسیم می شوند:

۱- آیاتی که در بردارنده اخباری است که نمی توان آن ها را تغییر داد مانند آیات مربوط به گذشته، صفات خداوند، اصول دین، که در این نوع آیات نسخ به وقوع نمی پیوندد چرا که وقوع نسخ موجب کذب است و محال است که از جانب خداوند کذبی بیان شود در واقع هیچ متفکر و اندیشمندی نسخ در رابطه با این آیات را نپذیرفته است.

۲- آیاتی هستند که دارای اخباری هستند که امکان دارد تغییراتی در آن رخ دهد، خواه موضوع آیات مربوط به گذشته یا آینده باشد و خواه موضوع آیات وعده یا وعید باشد. از دیدگاه فخررازی امکان دارد که در این آیات نسخ اتفاق بیافتد. (غفاریا و همکاران، ۱۳۹۶، ص-۱۱۳)

امکان وقوع نسخ در قرآن

یکی از مسائل بسیار مهم در نسخ امکان وقوع آن و همچنین تحقق و موارد تحقق نسخ در قرآن است. مفسران بر اساس سه آیه شریفه از قرآن امکان وقوع نسخ در قرآن را پذیرفته اند. «مَا نُنسخُ مِنْ آیهٍ أَوْ نُنسخُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (هر چه از آیات قرآن را نسخ کنیم یا حکم آن را از خاطرها بریم (و متروک سازیم) بهتر از آن یا مانند آن بیاوریم. آیا نمی دانی که خدا بر هر چیز قادر است؟)، (البقره/ ۱۰۶)

«أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» ؛ (آیا نمی‌دانی که پادشاهی آسمانها و زمین مختص خداوند است و شما را به جز خدا یار و یابوری نخواهد بود؟)، (البقره/۱۰۷) از نظر علامه طباطبایی و فخر رازی این آیات امکان نسخ را بیان می‌کنند اما دلیلی برای وقوع نسخ نیستند. علامه طباطبایی در تفسیر این آیه چنین گفته‌اند: «آیه به مسأله نسخ اشاره دارد و مشخص است که ناسخ به معنایی (کشف از تمام شدن عمر حکمی از احکام) اصطلاحی است که از این آیه گرفته شده است و یکی از مصادیق نسخ در این آیه و همین معنا نیز از اطلاق آیه استفاده می‌شود.» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۶۷) از دیدگاه فخررازی «ما» در آیه «ما» جزائیه است نه «ما» نافی که به صورت جزا عمل می‌کند به عبارت دیگر چنانچه در آیه ایی نسخ به وجود آید، خداوند متعال آیه ایی را هم که از نظر حکم و هم اجرا بهتر باشد، جایگزین می‌کند از نظر ایشان هم این آیات دلیلی بر وقوع نسخ نیست. (غفرانیا و همکاران، ۱۳۹۶، ص ۱۱۶) «وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» ؛ (و ما هرگاه آیتی را (از راه مصلحت) نسخ کرده و به جای آن آیتی دیگر آوریم-در صورتی که خدا بهتر داند تا چه چیز (به صلاح خلق) نازل کند- (کافران اعتراض بر نسخ آیه کرده و) می‌گویند تو (بر خدا) همیشه افترا می‌بندی. (چنین نیست) بلکه اکثر اینها نمی‌دانند (که این نزول آسمانی است)) (النحل/۱۰۱)

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه چنین گفته است: «این آیه به مسأله نسخ و حکمت اشاره می‌کند و همچنین تهمتی که به پیامبر اکرم (ص) نسبت داده‌اند، با توجه به ظاهر آیه تهمت از جانب مشرکان بوده است با این وجود یهودیان هم در مسئله نسخ به پیامبر ایرادات بسیاری گرفته‌اند و آن را انکار کرده‌اند» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۹۶). فخررازی آیه را چنین تفسیر کرده است: «در این آیه منظور از تبدیل این است که آیه ایی برداشته شده و آیه دیگری به جای آن قرار می‌گیرد که همان نسخ آیه با آیه دیگری است و تبدیل شامل رفع و اثبات می‌شود.» از دیدگاه علامه طباطبایی این آیه برامکان وقوع نسخ درقرآن دلالت می‌کند. «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» ؛ (خدا هر چه را خواهد (از احکام یا حوادث عالم) محو و هر چه را خواهد اثبات می‌کند و اصل کتاب (آفرینش) نزد اوست.) (الرعد/۳۹)

علامه طباطبایی در این آیه محو را چنین تعریف کرده‌اند: «محو نقطه مقابل اثبات است که به معنای ازاله آثار چیزی است بعد از آنکه اثبات و جایگزین شده باشد ولیکن بیشتر در نوشته استعمال می‌شود.» ایشان جمله «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» چنین تفسیر کرده‌اند: «

این جمله از یک جهت به جمله «لکل اجل کتاب» و از یک جهت به جمله «وَعِنْدَهُ أُمَّ الْكِتَابِ» مربوط است و منظور از محو، محو کتاب و اثبات آن در زمان های مشخص است، در نتیجه خداوند در یک زمان مشخص کتابی را اثبات کرده است و اگر بخواهد در زمان های بعد آن کتاب را محو می کند و کتابی دیگر به اثبات می رساند، بنابراین خداوند لایزال کتابی را اثبات و کتاب دیگر را محو می کند. «باتوجه به این تفسیر ایشان امکان وقوع نسخ در قرآن وجود دارد. فخر رازی آیه را چنین تفسیر کرده است: «مراد از محو و اثبات نسخ حکم متقدم و اثبات حکم دیگر به جای حکم اول است.» (غفاریا و همکاران، ۱۳۹۶، ص ۱۱۸). باتوجه به دیدگاه فخر رازی امکان وقوع نسخ در قرآن را پذیرفته اند، از نظر ایشان می توان این سه آیه را در کنار هم به عنوان پاسخی در مقابل منکران وقوع نسخ دانست. با توجه به دیدگاه این دو مفسر گرانقدر با وجود به اختلاف جزئی در آراء ایشان در نسخ مانند این که علامه طباطبایی تأکیدی ندارد که حکم منسوخ باید شرعی باشد، بنابراین نسخ شامل احکام عقلی هم می شود و از نظر فخر رازی شامل احکام شرعی است، و هر دو آن ها امکان وقوع نسخ در قرآن را پذیرفته اند.

نتیجه گیری

از دیدگاه علامه طباطبایی وحی مجموعه ایی از قوانین و دستورات الهی است که مسائل و مشکلات جوامع بشری را براساس زمان خود برطرف می کند و سعادت جامعه بشری را تامین می کند، باید برای همین جامعه ابلاغ شود بدیهی است که در این بین نباید خطایی بوجود آید، بنابراین پیامبر خدا باید در دریافت وحی، حفظ وحی و ابلاغ وحی بر مردم مصون از هرگونه خطا و اشتباه باشد و واضح است چون گفتار پیامبر (ص) تبلیغ است کردار او هم جنبه تبلیغی دارد، به تعبیر دیگر پیامبر باید انسانی باشد که از لحاظ ادراک درونی برای دریافت و حفظ وحی و زبان او هنگام وحی بر مردم دچار خطا و اشتباه نشود و کردار و اعمالش هم جهت با گفتارش باشد با این وجود در سایر مراحل زندگی همانند انسان عادی است. و از منظر فخر رازی گناه کبیره بر پیامبر قبل از نبوت جایز است و برای ثابت کردن ادعای خود به کارهای برادران یوسف (ع) استدلال کرده که در واقع از نظر ایشان برادران حضرت یوسف (ع) را جزء انبیاء می دانند از نظر وی اگر پیامبر (ص) قبل از نبوت اندکی گناه کرده باشد که هنگام مبعوث شدن توبه کند تا از جانب مردم مورد پذیرش قرار گیرد جایز

است اما اگر قبل از نبوت آنقدر گناه مرتكب شده باشد که به وسیله آن گناه در بین مردم مشهور شده باشد در این صورت غرض بعثت از او برداشته می شود که در این صورت نیز مورد پذیرش مردم هم قرار نمی گیرد. فخر رازی بر مبنای آیات عصمت پیش از نبوت را نمی پذیرد و معتقد است که پیامبر(ص) هنگام نبوت معصوم است وی این آیات را به عنوان مبنایی صریح بر عدم عصمت قبل از بعثت قرار داده است.

فهرست منابع :

*قرآن

۱. رازی، فخرالدین بن عمر بن الحسین، ۱۴۲۴ق، الدكتور زهره الله حاجی مفتی اوغلی، بیروت، صادر
۲. راغب اصفهانی، ۱۴۱۲هجری ق، حسین ابن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دارالقلم، بیروت
۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۷۵، مفردات راغب، تهران، مرتضوی
۴. صابونی، محمدعلی، ۱۳۸۹، التبیان فی العلوم القرآن، ترجمه فارسی آشنایی با قرآن، تهران، رسالت
۵. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۵۳، قرآن در اسلام، مصحح رضا ستوده، تهران، دارالکتب الاسلامیه
۶. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۵۹، وحی یا شعور مرموز، قم، دارالفکر
۷. طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۳۷۴، تفسیرالمیزان، مترجم: محمد باقر موسوی، قم ، انتشارات اسلامی
۸. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۷۵، قرآن در اسلام، قم، دفترانتشارات اسلامی
۹. طالبی، عفت، مشکانی، محمد مهدی، ۱۳۹۵، وحی پژوهی با محوریت آیه ۵۱ سوره شوری، از دیدگاه فخررازی و علامه طباطبایی، دو فصلنامه الاهیاتی قرآنی، سال ۴، شماره
۱۰. علوی مقدم، محمدعلی، ۱۳۶۱، ادبیات و زبان ها، جستارهای ادبی، بهار و تابستان ، شماره ۵۷ و ۵۸
۱۱. غفاریا، ف، بنی اسدی، رضا، میراحمدی، عبدالله، ۱۳۹۶، سیر تطورات تاریخی نسخ با تکیه بر مطالعه موردی نسخ از منظر فخر رازی و علامه طباطبایی، علوم قرآن و حدیث، مطالعات قرآن و حدیث، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، شماره ۶۲
۱۲. قاضی زاده، کاظم، ۱۳۸۸، نگرشی به نظریه صرفه، فصلنامه مفید، شماره ۳
۱۳. موسوی، سید عبدالحمید، ۱۳۹۲، عصمت پیامبر از دیدگاه قاضی عبدالجبار، فخررازی و علامه حلی، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش های اسلامی
۱۴. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۵، وحی و نبوت، مقدمه ایی بر جهان بینی اسلامی جلد سوم، تهران، بنیاد علمی و فرهنگی شهید مرتضی مطهری